



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۷۵	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۳ / ۱۰
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	شرط مقترض بر مقرض در پرداخت زکات					
عنوان ۶	صورت اول: وجوب زکات بر مقرض					
عنوان ۷	صورت دوم: نیابت مقرض در پرداخت زکات					
عنوان ۸	استشهاد به روایات برای صحت صورت دوم • روایت اول: بیع امام باقر علیه السلام با هشام • روایت اول: بیع امام باقر علیه السلام با سلیمان					
عنوان ۹	شبهات و اشکالات مطرح شده					
عنوان ۱۰	پاسخ به شبهات و تحلیل نهایی این دو روایت					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

شرط مقترض بر مقرض در پرداخت زکات

بحث ما به بررسی شرطی می پردازد که مقترض (وام گیرنده) بر مقرض (وام دهنده) می کند مبنی بر پرداخت زکات مال خود. مرحوم صاحب عروه بیان می دازند که این شرط می تواند به دو صورت تحقق یابد:

صورت اول: وجوب زکات بر مقرض

شکل نخست آن است که مقترض، بر مقرض شرط کند که پرداخت زکات مال او (مقترض) اصلاً بر عهده مقرض واجب گردد؛ یعنی به جای آنکه وجوب زکات بر خود مقترض باشد، بر مقرض منتقل شود. همان طور که مرحوم صاحب عروه به درستی اشاره می کنند، این شرط با کتاب و سنت مغایر است؛ زیرا در شریعت، وجوب زکات بر عهده صاحب مال قرار داده شده است. بنابراین، همانند آن است که کسی وجوب زکات را بر غیر صاحب مال قرار دهد که خلاف کتاب و سنت است. در نتیجه، اگر مقترض بخواهد شرط کند که زکات مال او بر مقرض واجب باشد، این شرط، باطل است و وجوب وفا نخواهد داشت.

صورت دوم: نیابت مقرض در پرداخت زکات

شکل دوم آن است که مقرض شرط کند که مقرض از جانب او زکات را بپردازد. یعنی اگر مالی که مقرض از مقرض قرض می‌گیرد، یک سال نزد او باقی بماند و زکاتش بر او واجب شود، مقرض زکات آن مال را از طرف مقرض ادا نماید. این شرط مشروع است و ایرادی بدان وارد نیست، زیرا مطابق با قواعد شرعی است و مخالف کتاب و سنت نمی‌باشد؛ چراکه مقرض می‌تواند از سوی مقرض برای پرداخت زکات، نیابت کند.

استشهاد به روایات برای صحت صورت دوم

در این زمینه، به دو روایت استشهاد شده است که ظاهراً مربوط به دو واقعه جداگانه می‌باشند.

روایت اول: بیع امام باقر علیه السلام با هشام

روایت اول را مرحوم کلینی چنین نقل می‌کند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: بَاعَ أَبِي مِنْ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ أَرْضاً لَهُ بِكَذَا وَكَذَا أَلْفَ دِينَارٍ، وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ زَكَاةَ ذَلِكَ الْمَالِ عَشْرَ سِنِينَ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّ هِشَاماً كَانَ هُوَ الْوَالِي»^۱؛

امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که پدرم (امام باقر علیه السلام) زمینی را به هشام بن عبدالمملک به چندین هزار دینار فروختند و شرط کردند که: «زکات این دینارهایی که به من می‌دهی، بر عهده تو باشد؛ یعنی تو زکات مال مرا بپردازی». تعلیل این شرط نیز این بود که هشام والی بود.

روایت دوم: بیع امام باقر علیه السلام با سلیمان

روایت دوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

«بَاعَ أَبِي أَرْضاً مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بِمَالٍ فَاشْتَرَطَ فِي بَيْعِهِ أَنْ يُزَكِّيَ هَذَا الْمَالَ مِنْ عِنْدِهِ لِسِتِّ سِنِينَ»^۲؛

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند که پدرم (امام باقر علیه السلام) زمینی را به سلیمان بن عبدالمملک فروختند و در ضمن بیع، شرط کردند که: «این مال (پول حاصل از فروش زمین) تا شش سال از نزد سلیمان زکاتش پرداخت شود؛ یعنی او از طرف من زکاتش را بپردازد».

وجه استدلال به روایات

وجه استشهاد این دو روایت به بحث ما آن است که در آنها نیز عقدی - گرچه عقد بیع و نه قرض - منعقد شده است که ملاک آن با عقد قرض یکی است. در ضمن این عقد بیع، شرط شده است که زکات بر عهده دیگری باشد. لذا، همین‌طور اگر در عقد قرض نیز مقرض بر مقرض شرط کند که او زکات مال مقرض را بپردازد، این شرط صحیح خواهد بود؛ همان‌گونه که در این روایات، شرط مذکور صحیح شمرده شده است. این بیان، وجه استدلال به روایات است. اما در خود این روایات، این بحث مطرح است که این چه نوع معامله‌ای است و چگونه قابل تفسیر است که امام علیه السلام بر هشام

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب زکاة الذهب و الفضة، ب ۱۸، ح ۱.

۲. همان؛ ح ۲.

شرط می‌کنند که تا ده سال زکات مال ایشان را بپردازد و در معامله دیگر با سلیمان، تا شش سال چنین شرطی گذاشته شود؟

بررسی و نقد تفسیر اولیه روایات

در اینجا چندین سؤال مطرح می‌شود: آیا مقصود از این زکات، زکاتی است که بر مالی واجب شده بود که پیش از این معامله در اختیار هشام یا سلیمان بوده است؟ اگر چنین باشد، این خلاف ظاهر روایت است؛ چراکه حضرت علیه السلام شرط نمی‌کردند که زکات مالی را بپردازی که از قبل بر عهده خودت بوده است. این وجه صحیح نیست؛ زیرا لازمه اش یک مدلول التزامی بعید است که حضرت علیه السلام اراده چنین مدلولی را داشته باشند، مثلاً اینکه: «تو هنوز زکات مال خود را نپرداخته‌ای و حال که من با تو این معامله را انجام می‌دهم و این پول‌ها را از تو دریافت می‌کنم، چون تو اهل پرداخت زکات نیستی، شرط می‌کنم که باید زکات مال خود را بپردازی تا این مال بر من حلال شود». این با شیوه سلوک ائمه علیهم السلام و تقیه ایشان در مواجهه با خلفای وقت، که آنها را متهم به عدم پرداخت زکات یا تصرف در اموال مردم نمی‌کردند، در تعارض است. به علاوه، اگر مراد چنین بود، تعیین بازه شش یا ده سال بی‌معنا می‌شد؛ چراکه اگر زکات مالشان را نپرداخته بودند، تحدید به زمان خاصی مفهوم نداشت. این تحدید با این وجه تطابق ندارد. افزون بر آن، این تفسیر با تعلیل «لأنَّ هشاماً كان هو الوالي» نیز مناسبت زیادی ندارد؛ زیرا چه هشام والی باشد و چه نباشد، اگر وجه اشتراط این بوده که او زکات اموالش را قبل از این معامله نپرداخته، والی بودن او دخلی در این امر نخواهد داشت؛ هشام چه والی باشد و چه نباشد، باید زکات مال خودش را می‌پرداخت. بنابراین، این وجه قابل اعتنا و صحیح نیست و خلاف ظاهر است که مراد از پرداخت زکات، زکاتی باشد که پیش از وقوع معامله، بر ذمه هشام آمده باشد.

تفسیر صحیح از نوع زکات مورد شرط

پس قاعدتاً باید این زکات، زکات مالی باشد که پس از انجام معامله و ورود آن به ملکیت امام علیه السلام بر آن تعلق می‌گیرد. یعنی هنگامی که این چندین هزار دینار به دست امام رسید، مراد این باشد که ایشان فرموده‌اند: «زکات این مال مرا تا شش یا ده سال تو بپردازی». این وجه تا حدودی با روایت تطابق دارد و با تعلیل «لأنَّ هشاماً كان هو الوالي» نیز سازگار است؛ چراکه هشام والی بوده و مسئول جمع‌آوری زکات از مردم بوده است. بنابراین، وقتی امام علیه السلام شرط می‌کنند که «زکات مال من را تو بپردازی»، به این معناست که از امام مطالبه زکات این مال نشود.

تفاوت میان این دو وجه در این است که وجه اول - که مردود دانسته شد - به زکاتی مربوط می‌شود که پیش از معامله بر مال خود هشام یا سلیمان تعلق گرفته بود که از محل بحث ما خارج است. بحث ما آن است که مقترض بر مقرض شرط کند که زکات مال او را بپردازد؛ یعنی زکاتی را که بر مال مقترض، پس از گذشت یک سال و تعلق وجوب زکات، واجب می‌شود. اما اگر مقصود این باشد که مقرض بر مقترض شرط کند که زکات این مال را، درحالی‌که در دست توست، خودت بپردازی، چنین شرطی لازم نیست؛ چراکه پرداخت زکات در حالت عادی بر مقترض واجب است. بنابراین، اگر روایت را بر این وجه دوم حمل کنیم - یعنی پرداخت زکات مالی که به ملکیت امام درآمده - آنگاه این روایات می‌توانند شاهد و مؤید مدعای ما باشند.

شبهات و اشکالات مطرح شده

با این فرض نیز، شبهاتی مطرح شده است: چگونه قابل فهم است که حضرت علیه السلام بر هشام یا سلیمان شرط کنند که زکات مال ایشان را، پس از آنکه زکات بر امام واجب شد، بپردازند؟ یک اشکال این است که وجه چنین شرطی چه بوده است؟ اگر حضرت علیه السلام خودشان زکات مالشان را می پرداختند، آن مال را به مستحقین حقیقی می دادند. اما اگر شرط کنند که هشام یا سلیمان زکات را بپردازند، آنها زکات را به چه کسانی پرداخت می کردند؟ قطعاً به کسانی که مستحق حقیقی نبودند. این امر، بسیار دور از ذهن است که امام علیه السلام بر هشام یا سلیمان شرط کنند که «تو زکات مال مرا بپردازی» و به این معنا که «تو به هر کس که می خواهی بپردازی». طبیعتاً کسانی که هشام یا سلیمان به آنها زکات می دادند، مستحق حقیقی نبودند. علاوه بر این، مگر هشام یا سلیمان قابل اعتماد بودند که اگر امام علیه السلام بر آنها شرطی بگذارند، به آن عمل کنند؟ آنان به عهد بزرگ الهی (عهد امامت، عهد تقوا و اطاعت خدا) عمل نکردند؛ چگونه ممکن است به راحتی به این شرط عمل کنند؟ بنابراین، چگونه می توان این روایت را فهمید که حضرت علیه السلام بر آنان شرط می کنند که زکات مال را بپردازند؟

پاسخ به شبهات و تحلیل نهایی این دو روایت

اشکال دیگری نیز وارد است: اگر گفته شود وجه این شرط آن بوده که هشام دیگر از امام علیه السلام مطالبه زکات نکند، نه اینکه واقعاً هشام زکات را بپردازد - که در این صورت اشکال پرداخت به غیرمستحقین مطرح می شد - این توجیه نیز قابل تأمل است.

به نظر ما، وجه صحیح این است که امام علیه السلام بر او شرط می کنند که زکات را بپردازد تا بعدها از حضرتش مطالبه نکند. به ویژه که زکات چندین هزار دینار، مبلغ کمی نبوده است. کما اینکه در روایت آمده است: «بِكَذَا وَكَذَا أَلْفَ دِينَارٍ» که مراد از این تعبیر، سه هزار دینار به بالا بوده است، خصوصاً اینکه مراد از دینار، طلا بوده که طبیعتاً زکات زیادی بر آن تعلق می گرفت.

اینکه هشام از کجا می دانست که بر این اموال حَوْل گذشته یا خرج نشده و انفاق نگردیده اند تا بتواند زکات آن را مطالبه کند، اشکالی است که در مورد زکات نقدین (دینار) مطرح می شود؛ چراکه در غلات یا انعام، زمان و مقدار زکات مشخص است؛ اما در نقدین، گذشت سال بر آن و باقی ماندن آن در اختیار صاحب مال، به راحتی قابل تشخیص نیست. اما به نظر ما، این اشکال به این وجه وارد نیست؛ زیرا با توجه به اینکه مبلغ چندین هزار دینار بوده است، بعید است که کسی تمام آن را در یک سال هزینه کند. به طور معمول، چنین مبلغی پس از گذشت سال، لااقل احتمال دارد که بخشی از آن در مال حضرت علیه السلام باقی مانده باشد و زکات بر آن تعلق بگیرد.

فرض کنید هشام یا سلیمان بعدها می آمدند و می گفتند: «آن مالی را که یک سال بر آن گذشته است، مشخص کن تا زکاتش را بپردازی». اگر حضرت علیه السلام می فرمودند: «آن چندین هزار دینار خرج شد»، آنها در پاسخ می گفتند: «مگر ممکن است آن همه مال خرج شده باشد؟! طبیعتاً باید بر بخشی از مال، سال گذشته باشد و زکات بدان تعلق گرفته باشد. خلاصه، در اینجا جای مطالبه از سوی هشام و سلیمان وجود داشت. و شاید اینکه حضرت علیه السلام «عشر سنین» و «ست سنین» را ذکر کرده اند، برای این بوده که هشام بداند که دیگر در طول این شش یا ده سال، چیزی از آن مال باقی نمانده

است و بدین ترتیب، جلوی مطالبه‌گری گرفته شود. یعنی در این مدت، احتمال بقای این پول‌ها بسیار کم است، چه رسد به ده سال.

اگر حضرت علیه السلام شرط نمی‌کردند که زکات این مال بر عهده تو باشد، حاکم می‌توانست از ایشان مطالبه کند، نه لزوماً به این معنی که مال حتماً باقی مانده باشد؛ بلکه به دلیل احتمال بقای آن. در این صورت، جای مطالبه بود که مثلاً هشام می‌گفت: «آن پولی که از ما در مقابل زمینی که فروختی، گرفتی، چه شد؟» با توجه به اینکه والیان وقت، به‌ویژه در مورد اموال ائمه اطهار علیهم السلام بسیار حساس بودند. همان خلفای اول و دوم نیز چنین حساسیتی داشتند؛ لذا فدک را از حضرت زهرا علیها السلام گرفتند و خمس را پرداخت نکردند. آنان می‌دانستند که اگر پول به دست ائمه اطهار علیهم السلام برسد، ایشان توانمند شده و اطرافشان یاران و شیعیان جمع می‌شوند. زکات این پول کلان چندین هزار دیناری، اگر به دست امام باقر علیه السلام می‌رسید، ایشان آن را به شیعیانشان می‌دادند. لذا، برای اینکه هشام (یا سلیمان) فردا زکات را از حضرت علیه السلام مطالبه نکند، ایشان این شرط را بر او گذاشته‌اند. به نظر ما، این وجه، وجهی درست است و تمام اشکالات را از روایت دفع می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين